

اویدپیوس

سینکا

مترجم

مصطفی اسلامیہ

دبیر مجموعہ

نغمہ ثمینی

دبیر اجرایی

مریم دادخواہ

این کتاب ترجمه‌ای است از:

*Oedipus*

Seneca

|                        |                                                                           |
|------------------------|---------------------------------------------------------------------------|
| سرشناسه:               | سنکا؛ لوسیوس آئنیوس، ۹۴ ق. م. - ۶۵ م                                      |
| عنوان و نام پدیدآور:   | Seneca, Lucius Annaeus<br>اودیپوس [نمایش نامه] / سنکا؛ مترجم مصطفی اسلامی |
| مشخصات ناشر:           | تهران: نشر قطره، ۱۳۸۱                                                     |
| مشخصات ظاهری:          | ۱۱۷ ص                                                                     |
| فروست:                 | سلسله انتشارات - ۱۵۹۴. انتشار و ادبیات نمایشی - ۳۰۳.                      |
| شابک:                  | جامانده‌ها - ۱۰<br>۹۷۸-۶۰۰-۱۱۹-۶۱۴-۰                                      |
| وضعیت فهرست‌نویسی:     | فیا                                                                       |
| یادداشت:               | عنوان اصلی: Oedipus, 2011 seneca                                          |
| موضوع:                 | نمایش‌نامه‌ی یونانی - ۴۹۶ - ۴۰۶ ق. م.                                     |
| موضوع:                 | ادیپ (اساطیر یونانی) - نمایش‌نامه                                         |
| شناسه‌ی افزوده:        | اسلامیه، مصطفی، ۱۳۲۰ - ، مترجم                                            |
| رده‌بندی کنگره:        | PA                                                                        |
| رده‌بندی دیویی:        | ۷۷۷ الف س ۸۸۲ / ۰۱                                                        |
| شماره‌ی کتابشناسی ملی: | ۲۹۰۱۰۴۰                                                                   |

ISBN: 978-600-119-614-0

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۱۹-۶۱۴-۰



اوید پیوس

سینکا

مترجم: مصطفی اسلامی  
با مقدمه‌ای از سینکا پژوهان دانشگاه آکسفورد

چاپ اول: ۱۳۹۲

چاپ: پردیس دانش

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

بها: ۴۰۰۰ تومان

---

تمام حقوق برای ناشر محفوظ است.  
تکثیر تمام یا بخشی از این کتاب به هر شکلی  
(به صورت صوتی، تصویری، الکترونیکی و...)  
منوط به اجازه‌ی کتبی ناشر است.

---

خیابان فاطمی، خیابان نسیم، پلاک ۳

دورنگار: ۸۸۹۶ ۸۹۹۶

۳-۵۱ ۳۳ ۸۸۹۷

صندوق پستی: ۴۱۵۵-۵۱۶۵

---

[www.nashreghatreh.com](http://www.nashreghatreh.com)

[info@nashreghatreh.com](mailto:info@nashreghatreh.com)

[nashreghatreh@yahoo.com](mailto:nashreghatreh@yahoo.com)

Printed in the Islamic Republic of Iran

## فهرست

|     |                     |
|-----|---------------------|
| ۷   | مقدمه‌ی دبیر مجموعه |
| ۹   | یادداشت مترجم       |
| ۱۵  | مقدمه               |
| ۴۹  | اویدیپوس            |
| ۵۳  | پرده‌ی اول          |
| ۶۳  | پرده‌ی دوم          |
| ۷۷  | پرده‌ی سوم          |
| ۸۹  | پرده‌ی چهارم        |
| ۹۷  | پرده‌ی پنجم         |
| ۱۰۳ | سراورد              |
| ۱۰۷ | یادداشت‌ها          |

## مقدمه‌ی دبیر مجموعه

اگر ترجمه‌های موجود در کتاب‌خانه‌ها، تنها راه مواجهه‌ی ما با نمایش‌نامه‌های خارجی باشد، در این صورت درک و دریافت‌مان از تاریخ ادبیات نمایشی ناکامل و مجاری خواهد بود، که این تاریخ چیست مگر سیر متونی نمایشی که هریک به دوره‌ای تعلق دارند و به جغرافیایی. در ایران بسیاری نمایش‌نامه‌هایی که ترجمه شده‌اند، در حالی که نه مهم بوده‌اند و نه در میان آثار نویسنده‌شان جایگاهی داشته‌اند...

... بسیاری نمایش‌نامه‌هایی که چنان در سیر ترجمه تحریف شده‌اند و تغییر شکل یافته‌اند که استناد به آن‌ها تنها ما را به تاریخی جعلی از ادبیات نمایشی می‌رساند...

... بسیاری نمایش‌نامه‌های جریان‌ساز که از سیر ترجمه‌های متون نمایشی جامانده‌اند...

مجموعه‌ی جامانده‌ها همین گروه سوم را هدف گرفته است. آثاری که به هر دلیلی، از جمله دشواری متن، فقدان مترجم برای برخی

زبان‌ها و...، ترجمه نشده‌اند و عدم ترجمه‌شان بیش از همه دانشجویانِ متأثر را با معضلی جدی روبه‌رو کرده است. جست‌وجو، انتخاب و ترجمه‌ی این آثار البته آسان نیست، چرا که:

متون دشوار، هنوز دشوارند و کم‌تر مترجمی وسوسه‌ی دست به گریبان شدن با آن‌ها را دارد ...

... مترجمان کارکنده در میانِ همه‌ی زبان‌ها یکسان پخش نشده‌اند و هنوز برای برخی از زبان‌ها سخت می‌توان مترجم حرفه‌ای مشتاق یافت...

با این همه، اراده‌ی جامانده‌ها فرارفتن و گذر از این موانع است و در این مسیر از تمامِ نمایش‌نامه‌نویسانِ مترجم، و مترجمانِ علاقه‌مند به ادبیاتِ نمایشی دعوت می‌کند که به این مجموعه بپیوندند. اما شرطِ ورود به بازی جامانده‌ها ساده است، پیش‌تر آن‌که نمایش‌نامه باید به تاریخِ متأثر تعلق داشته باشد و سالِ هزار و نهصد و پنجاه مرزِ تاریخِ نگارشِ آثاری قرار گرفته که می‌توانند در این مجموعه جای بگیرند؛ و دیگر آن‌که بتوان اهمیتِ نمایش‌نامه را در تاریخِ ادبیاتِ نمایشی جهان توجیه کرد؛ این اهمیت، الزاماً جریان‌سازی نیست و می‌تواند دلایلِ بی‌شمار دیگری را هم در برگیرد. مقاله‌ی *تصلو پایانِ هر نمایش‌نامه در واقع توضیحِ اهمیتِ هر اثر خواهد بود*. به بازیِ جامانده‌ها خوش آمدید.

## یادداشت مترجم

چنان‌که در مقدمه‌ی جامع این کتاب خواهید دید از نمایش‌نامه‌های نه‌گانه‌ی سنکا، شش‌تای آن‌ها هم‌نام تراژدی‌های یونانی است: *زنان‌تروا*، *فایدرا*، *دیوانگی هرکولس* را *آنورپیدس* هم نوشته است؛ *آیسخولوس* هم یک *آگاممنون* دارد؛ و *اویدیپوس*، که *سوفوکلس* نزدیک به چهارصدسال پیش از سنکا نوشته است.

*سوفوکلس* (حدود ۴۹۶ - ۴۰۶ پیش از میلاد)، شاعر و نویسنده‌ای نوآور و مردی توانگر بود که زندگی نودساله‌اش در دوران شکوفه‌مندی امپراتوری یونان، شکوفایی هنر و دانش و گسترش آزادی‌های مدنی، برپایی جشن‌های شادباشانه برای پیروزی‌های جنگی یونانیان، و برگزاری جشنواره‌های شادخوارانه برای ستایش باخوس گذشت. *اویدیپوس* او، که *ارسطو* آن را نمونه‌ی کمال‌یافته‌ی تراژدی دانسته، شرح زندگی آندوهناک *اویدیپوس* رانده‌شده‌ی خدایان است که تقدیرش را چنین رقم زدند که پدر خویش را بکشد و با مادر خویش بیامزد.

نمایش‌نامه‌ی او از هنگامی آغاز می‌شود که به اویدیپوس خبر می‌دهند، بنا به گفته‌ی آپولو، خدای خدایان، علت نکبت و طاعون‌زدگی تبس، قلمرو پادشاهی‌اش، کشته شدن انتقام‌ناگرفته‌ی لایئوس، شاه پیشین تبس، است. اویدیپوس از آن پس پیگیرانه می‌کوشد تا کشته‌ی لایئوس را بیابد و به سزای کار شریرانه‌اش برساند... اما سرانجام درمی‌یابد آن که در پی‌اش می‌گشته کسی نیست مگر خود او که ناشناخته لایئوس (پدر واقعی‌اش) را کشته و پس از پیروزی بر اسفینکس، پاده هیولایی که زندگی را بر مردمان تبس تنگ کرده، با بیوه‌ی شاه درگذشته (مادر واقعی‌اش) ازدواج کرده است.

سوفوکلس در شاه اویدیپوس داستان دردناک اویدیپوس را می‌گوید، و در اویدیپوس در کولونوس به غایت‌زدگی خودخواسته‌ی او می‌پردازد، و او با آنتیگونه، شرح زندگی برچالش و سرانجام جگرسوز دخترش آنتیگونه، سه‌گانه‌اش را کامل می‌کند. اما سنکا، چهارصد سال پس از سوفوکلس، در زوال خونبار و پرتابی امپراتوری روم، گویی زندگی اویدیپوس را بهانه‌ای می‌یابد برای بازگویی دنده‌ها و تجربه‌های زیسته‌اش در آن دوران. او زندگی شصت و چندساله‌اش را از ۱ تا ۴ پیش از میلاد تا ۶۵ میلادی را در دوره‌های فرمانروایی چهار تن از خودکامه‌ترین امپراتوران روم گذراند: تیبریوس (۱۴ تا ۳۷ میلادی)، کالیکولا (۳۷ تا ۴۱)، کلاودیوس (۴۱ تا ۵۴)، و نرون که دانش‌آموز و دست‌پورده‌ی خود سنکا بود. امپراتوری که بریتانیکوس، برادر چهارده‌ساله‌اش را به قتل رساند؛ برای نابودی اگرپینا، مادرش، نقشه کشید و همسرش اوکتاویا را کشت؛ شهر رُم را آتش زد و در پی آن نخستین مسیحیان رومی را، به اتهام آتش زدن رُم به کام حیوانات درنده انداخت؛ و پس از کشتن دو برادر و یک برادرزاده‌ی سنکا، سرانجام، سنکا، آموزگار دوره‌ی جوانی و خدمتگزار امپراتوری‌اش را به خودکشی واداشت.

پیدا نیست که سنکا هر یک از نمایش‌نامه‌های نه‌گانه‌اش را در چه زمانی نوشته، اما تردیدی نیست که کدوگشتگی کلادیوس را، در هجو خداینداری کلادیوس، پس از مرگ (با مسمومیت) کلادیوس (در ۵۴ میلادی) نوشته، و باز در همان زمانه‌های خونریز بوده که رساله‌هایی چون دربارهی بخشش، دربارهی خشم را به نگارش درآورده است. او نمایش‌نامه‌ی اویدیپوس‌اش را با شرح هراس‌انگیز و دل‌آشوبنده‌ی شهر طاعون‌زده‌ی تبس آغاز می‌کند، که در آن ویرانی بر دوش ویرانی است و مرگ در دست مرگ؛ تباهی بر همه جا سایه افکنده و از اندوهی اندوهی دیگر می‌بارد. آب رودخانه‌ها خشکیده و درختان بی‌برگ و بار مانده؛ مردان و زنان، از پیر و جوان، می‌میرند و بر تل مرده‌سوزهایی می‌سوزند که در هر کوی و برزخ برپا شده است، انبوهی مردگان چنان بی‌شمار گشته که نه در جنگل‌ها می‌مانند، نه بر زمین خاکی برای گوری؛ حتی سوگواران‌ی جان به در نمی‌برند تا بگریند یا ماتم بگیرند، بر خاک مردگان می‌افتند خاکسپاران خاکسپاری‌ها؛ و بارها چندان سنگین گشته که درماندگان بی‌امید حتی آتش مرده‌سوزها را نیز می‌ربایند...

و این همه از آن رو است که غربتی بیگانه‌ای که کشنده‌ی مکافات نادیده‌ی لایوس است، بر تبس بلادیده سلطه‌ای بی‌حدومرز یافته است. اویدیپوس که جنگ‌ها دیده و هرگز باکی به دل‌نداشته، در پی آن می‌خیزد تا کشنده‌ی لایوس را بیابد و به سزایش برساند تا مرگ، ویرانی، رنج و تباهی را از سرزمین‌اش براند. او با این آرزو که «می‌خواهم پیش از نابودی سرزمینم بمیرم، نمی‌خواهم بازمانده‌ی آخرین باشم»، پس از کاوشی نفس‌گیر در گذشته‌های دور و نزدیک، و پرسش‌هایی هراس‌انگیز از این و آن، چون درمی‌یابد که کشنده‌ی لایوس، خودش است چشم‌های خویش از چشم خانه‌ها بیرون می‌کشد، و لرزان و پاکشان به تبعیدی خودخواسته می‌رود، و به فرسودگان بیماری

و فروماندگان طاعون مژده می‌دهد:

سرهاتان بر افزازید... که من طاعون مرگ با خود می‌برم.  
همراهانم، بخت کینه‌توز است و نفس‌های بیماری،  
طاعون سیاه است و درد آزمند تباهی...

سنکا نویسنده، فیلسوف و سخنوری بود که افزون بر نمایش‌نامه‌ها و رساله‌های فلسفی‌اش، آثاری در فیزیک، نجوم، جغرافیا، زمین‌شناسی... تألیف کرد. او در عمر نسبتاً کوتاهش، در قیاس با عمر نودساله‌ی سوفوکلس، هم چشم‌زورمندان و پست و بلند بخت را تجربه کرد، هم شاهد زوال امپراتوری روم به دست خودکامگان قدرت‌طلب بود. روزگار جوانی‌اش به بیماری و دوری از همسر و فرزند و در تبعید گذشت، و سپس ناخواسته به خدمت امپراتور سفاک و دیوانه‌ای چون نرون گرفته شد. از معاصران‌اش حسادت‌ها دید و ملامت‌ها کشید، و سرانجام به فرمان نرون در ۶۵ میلادی به مرگ محکوم شد و با مرگی سقراط‌وار از میان رفت. سه سال پیش از آن‌که نرون در پی شورش مردم علیه خودکامگی‌اش، با دیدن پیروزی نزدیک آنان در سی‌ویک سالگی خودکشی کند، و هنگام مرگ این عبارت در تاریخ بر جای گذارد که با «مرگ من چه هنرمندی می‌میرد».

پیش از ترجمه‌ی این کتاب هیچ‌یک از نمایش‌نامه‌های سنکا را نخوانده بودم، و از او همین اندازه می‌دانستم که فیلسوفی رواقی مشرب بوده و نمایش‌نامه‌هایی درباره‌ی آگاممنون، فایدرا... و اویدیپوس نوشته است، و چون اویدیپوس به روایت سوفوکلس را خوانده بودم فکر می‌کردم نیازی به خواندن سنکا ندارم، و حتی وقتی خانم نغمه ثمنی به اصرار مرا به ترجمه‌ی آن تشویق کرد ابتدا نپذیرفتم: اما چون متن

نمایش نامه را همراه مقدمه‌ی مترجم انگلیسی‌اش، توسط خانم مریم دادخواه و آقای مهدی میرمحمدی برایم فرستاد، بی‌درنگ آن را خواندم و شیفته‌اش شدم، با این افسوس که چرا این گفته‌ی حافظ را از یاد برده بودم که هر حکایتِ غم عشق از هر زبان نامکرر است. این آشنایی با سنکا را مدیون آن سه تن و همراهی مهرآمیز آقای بهرام فیاضی، مدیر محترم نشر قطره می‌دانم و سپاسگزار آنان، و نیز خانم لیلا پی‌سخن هستم که زحمت نمونه‌خوانی و پیراستن کتاب را بر عهده داشتند.

م. ا.

## مقدمه

### زندگی نامه و تاریخ

تراژدی های سنکا پرشوراند و آدم هایی را باز می نمایند که خود را از چهارچوب رفتاری و عاطفی معمولی فراتر می کشند. در آن ها شور همواره در برابر عقل قرار می گیرد، و شور است که برتری می یابد: چنان که «فایدرا»ی سنکا می پرسد: «عقل را چه کار؟ شور، شور، فرمان می رانند.» آدم های نمایش نامه های سنکا شیفته اند و قربانی احساس های خود می شوند: آنان در چنبره ی خشم، بلندپروازی، شهوت، حسادت، شوق، غضب، اندوه، شیدایی و ترس اند. شیوه ی ادبی این نمایش نامه ها نیز شورانگیز است: زبانی فشرده، سرزنده، پرمبالغه دارند و در آن ها خیال پردازی در خدمت کشاکش بی پایانی است برای قدرت بیش تر و فراگیرتر.

تراژدی های سنکا بازتاب دهنده ی شور عاطفی و سیاسی زمانه ی است که در آن آفریده شده اند. لوکیوس آنایوس سنکا، معاصر مسیح بود

و بین ۱ تا ۴ پیش از میلاد زاده شد. زندگی او در یکی از مهم‌ترین و هولناک‌ترین دوره‌های امپراتوری روم، به فرمانروایی امپراتورانی چون تیریوس<sup>۱</sup>، کالایگولا<sup>۲</sup>، کلادیوس<sup>۳</sup> و نرون<sup>۴</sup> گذشت. جمهوری روم بیشترک از میان رفته بود. امپراتوری روم، در زمان سنکا، گسترده‌تر شد، اما فرمانروایان آن فاسدتر شدند.

سنکا در کوردوبا<sup>۵</sup>، شهر جنوبی اسپانیا، که دور از رم، مرکز قدرت امپراتوری بود به دنیا آمد، و پدر و مادرش نیز زاده‌ی اسپانیا بودند. تراژدی‌های سنکا در بسیاری جاها به گسترده‌ی امپراتوری روم اشاره دارند: گویی فهرست‌هایی‌اند از دورافتاده‌ترین نواحی تحت نفوذ روم یا مرزهایی فراتر از آن. شاید چون سنکا برخاسته از بخش پرت افتاده‌ای از امپراتوری بوده، توجهی ویژه به دامنه‌ی تسلط امپراتوری روم در جهان شرقی زمان خود داشته است.

اما کوردوبا ولایت پرت‌افتاده‌ای نبود، بلکه مرکز بااهمیتی از فرهنگ رومی بود. از این گذشته سنکا برخاسته از پیشینه‌ای ممتاز، دانش‌آموخته و ثروتمند بود. خانواده‌ی او از طبقه‌ی بالا و متعلق به نظام اجتماعی سوارکاران بود. این سوارکاران (شوالیه‌ها یا شهسواران) بر خلاف خانواده‌ی وابسته به سناي روم، بیش‌تر اهل داد و ستد بودند تا سیاست، اما مقدر بود سنکا به مقامات سیاسی بسیار بالا برسد. بنا به گفته‌ی تاکیتوس<sup>۶</sup>، یکی از تاریخ‌نگاران عمده‌ی این دوره، سنکا در اواخر عمر، شگفتی‌اش را از خاستگاه اجتماعی خویش، خطاب به نرون، چنین بیان

1. Tiberius

2. Caligula

3. Claudius

4. Nero

5. Corduba، در منابع قدیم فارسی، «قرطبه».

6. Tacitus یا تاسیت (حدود ۵۵ تا ۱۱۷ میلادی) تاریخ‌نگار و سناتور رومی.

می‌کند: «آیا من در این ولایات از شهسوارانی زاده شده‌ام که شمارشان در میان سران کشور بسیار است؟ آیا نوآمده‌ای چون من میان این بزرگ‌زادگانی که به سرفرازی‌های تابناک‌شان می‌بالند، می‌تواند به جایگاهی شایسته دست یابد؟» اما سخنان بی‌پایه‌ای در میان است تا چنین القا کند که دست‌یابی سنکا از خانواده‌ای فرودست به جایگاه بالا میلیون نیک‌خواهی امپراتور نرون بوده است. موفقیت او در واقع، هم ناشی از استعداد ادبی خود او و هم نفوذ خانواده‌اش بود. به سخن دیگر، سنکا چندان بی‌اصل و نسب هم نبود.

پدر سنکا (معروف به «سنکای پیر») در فن خطابه مردی بود موفق. او تاریخی درباره‌ی رم نگاشت (که باز نمانده است) و نیز دو متن نمونه از مشق بلاغت به نام‌های مشاورات<sup>۱</sup> و مجادلات<sup>۲</sup> تألیف کرده که بخش‌هایی از آن‌ها باقی مانده است. این آثار در اواخر عمر او به خواست پسرانش نوشته شد.

سنکای پیر سه پسر داشت؛ لوکیوس آنایوس فرزند میانی بود. پدرشان هر سه را به رم برد تا دانش بیاموزند. همه‌ی برادران سخت‌کوشانه، به شیوه‌هایی بسیار متفاوت، در خدمت امپراتوری روم قرار گرفتند. برادر بزرگ‌تر، آنایوس نرواتس، فرمانروایی جنوب یونان شد. نام او در اعمال رسولان (باب ۱۸، آیه‌های ۲ تا ۱۶) آمده است، زیرا در فرمانروایی او بود که یهودیان، پولس را متهم کردند که مردمان را به «پرستش خدایی خلاف قانون» تحریک می‌کند. آنایوس نرواتس، که در اعمال رسولان از او به نام غالون<sup>۳</sup> یاد شده است، با این استدلال که این اتهام به قانون شریعت مربوط می‌شود و خارج از حوزه‌ی قوانین

1. *Suasoriae*  
2. *Controversiae*  
3. *Annaeus Novatus*  
4. Gallo

رومی است، موضوع اتهام را مردود دانست.

برادر جوان‌تر، آنایوس مِلا<sup>۱</sup>، گرد سیاست اجرایی نگشت. او بازرگانی موفق از آب درآمد، و سرانجام به مدیریت امور مالی نرون راه یافت. وی پدر لوکان<sup>۲</sup> شاعر بود - نویسنده‌ی کتاب جنگ داخلی، که شعر حماسی جمهوری خواهانه‌ای درباره‌ی جنگ بین یولیوس سزار و پمپی<sup>۳</sup> است.

از جوانی و نوجوانی لوکیوس آنایوس سنکا، برادر میانی، خبر چندانی نداریم. این سال‌ها باید همان دوره‌ای باشد که او به آموختن فن بلاغت می‌گذراند. اثر آموزش‌های بلاغی او در همه‌ی کارهایش دیده می‌شود. او نزد چندین آموزگار مختلف نیز فلسفه آموخت. یکی از آن‌ها، رواقی مشربی به نام آنالوس<sup>۴</sup>، بر اهمیت رفتارهای زاهدانه اصرار داشت؛ او خوابیدن بر بستر سخت و پرهیز از غذاهای گران‌بها چون صدف و قارچ را توصیه می‌کرد. سنکا در تمام عمر پیرو فلسفه‌ی رواقی باقی ماند. در مدرسه‌ی فیلسوف رواقی دیگری به نام کوینتوس سکستوس<sup>۵</sup> به آموختن ادامه داد؛ شیوه‌ی اخلاقی خودنگری روزانه<sup>۶</sup> را هم ظاهراً از او یاد گرفت. او به گیاه‌خواری نیز روی آورد، اما این روش او یک‌سال بعد و هنگامی آشکار گردید که پدرش ضعف جسمانی پسرش را به علت پرهیز او از گوشت‌خواری دانست.

در واقع، وضع جسمانی سنکا وخیم بود. او در سراسر عمر دچار ناراحتی قفسه‌ی سینه بود، که احتمالاً ناشی از تنگی نفس و درد گلو

1. Mela

2. Lucan

3. Pompey

4. Attalus

۵. Quintus Sextus: فیلسوف رومی معاصر سنکا که مدرسه‌ای به نام خود برای آموزش فلسفه دایر کرد.

۶. daily self-examination، به معنای نگاهبانی درون (یا باطن) در برابر بدی‌ها و بدکاری‌ها، یا به اصطلاح هفتان مراقبت (یا مراقبه) که در میان صوفیان قدیم ایران هم معمول بود.

بوده است. سنکا در مکتوب ۷۸ خود به لوکیلیوس<sup>۱</sup>، نقل می‌کند که چگونه در جوانی «برخوردی خصمانه با بیماری» داشته است:

«اما عاقبت به کلی تسلیم آن شدم. چنان زار و نزار گشته بودم که چون آب از سر و چشمم سرازیر می‌شد آسان می‌توانست مرا با خود ببرد. بسیار پیش آمد که از شدت درماندگی می‌خواستم بی‌درنگ عمر خود را کوتاه کنم و فقط فکر پدر مرا از این کار بازداشت، پدری که در آن زمان سالخورده بود و همیشه برایم مهربان‌ترین پدر بود. من نه با این اندیشه که با چه شجاعتی قادر به مردن هستم بلکه با این فکر که او به دور از شجاعت، آن فقدان را چگونه تحمل توانست کرد، بر خود فرمان دادم که زنده بمانم. زمان‌هایی هست که حتی زنده ماندن عملی شجاعانه است.»

سنکا پس از این دوره که شاید مربوط به بیست و چند سالگی‌اش باشد، سلامت خود را در مصر بازیافت. چون خاله‌ی او - ناخواهری مادرش - در آن زمان همسر رئیس انتظامات مصر بود، و احتمالاً هم او از خویشاوند بیمارش مراقبت کرده بود.

سنکا در ۳۱ میلادی به رم بازگشت. پدرش از او خواست شغلی سیاسی برای خود بیابد، و او در دست‌یابی به این هدف از مناسبات خاله‌اش یاری گرفت. پس از بازگشت به رم - احتمالاً حدود ۳۷ میلادی و پس از چند سال دیگر اشتغال به تحصیل - نخستین بارهای صعود از نردبان سیاست روم را پیمود. ابتدا به مقام مسئول امور مالی منصوب شد، و سپس برای عضویت در سنا نام‌نویسی کرد. این برای ورود به سیاست آغازی دیر هنگام بود: همپالگی‌های سنکا صعود از نردبان قدرت سیاسی

---

۱. Lucilius در اواخر عمر سنکا حکمران سیسیل بود. سنکا نامه‌هایی به او نوشت تا او را راهنمایی کند که چگونه می‌تواند یک رواقی (Stoic) خوب باشد. این نامه‌ها که به ۱۲۴ عدد می‌رسد در میان آثار سنکا به Epistles (مکتوبات) معروف است.

را در بیست و چند سالگی شان شروع کردند، زمانی که او در بیماری و به مطالعه‌ی فلسفه گذرانده بود.

کمی پس از بازگشت به رم، سنکا چهره‌ای محبوب همگان شد. موفقیت او بیش‌تر ناشی از مهارت‌های ادبی و سخنورانه‌ی خود او بود تا وابستگی خانوادگی‌اش. نویسندگی را نیز از همان هنگام آغاز کرد: می‌دانیم که در دوران امپراتوری تیبریوس، همدردی با ماریکا<sup>۱</sup> را نوشت، اثری فلسفی خطاب به مادری پسر از دست داده. سنکا اندوه ماریکا را در سپهر میرندگی همگانی قرار می‌دهد و می‌گوید که او اگر از روزنی گشاده‌تر بنکرده اندوه فردی‌اش را آسان می‌پذیرد. این رساله نشان می‌دهد که توانایی مفهومی و سبک‌شناختی او حتی از همان نخستین پله‌های نویسندگی‌اش، حضوری مؤثر داشته است.

آوازه‌ی سنکا هم در سخنوری بود و هم در نویسندگی. اما این آوازه‌ی رو به فزونی، میان سرآمدان رومی، خوش‌آیند شخص امپراتور نبود. گایوس کالیگولا از او خوشش نمی‌آمد؛ شاید از نفوذ او در میان مردان قدرتمند بیم داشت. دیون کاسیوس<sup>۲</sup>، تاریخ‌نگار یونانی، خبر می‌دهد که کالیگولا او را به این بهانه که در سنا خوش درخشیده تهدید کرد که وادار به خودکشی‌اش می‌کند. سنکا فقط از آن رو جان به در برد که یکی از معشوقه‌های کالیگولا گفت که او مسئول است و به زودی خود می‌میرد. این داستان می‌تواند دروغ یا دست‌کم اغراق‌آمیز باشد. اما فصاحت سنکا ظاهراً کالیگولا را آزار می‌داده، حتی اگر نه چندان که او را به کشتن سنکا وا داشته باشد. سوتونیوس<sup>۳</sup>، تاریخ‌نگار دیگر رومی، می‌گوید که امپراتور به اندازه‌ای آثار هوشمندانه‌تر و پیراسته‌تر را خوار شمرده بود که درباره‌ی نوشته‌های سنکا گفت «بسیار معمولی است»، و

1. *Consolation to Marica*

2. Dio Cassius

3. Suetonius

نوشته‌هایش به «انشاهای دبستانی» می‌ماند، و این که آثارش مثل «شن‌های بی‌ملاط» است. معنای این استعاره‌ی او این بود که در سخنان سنکا عامل پیونددهنده‌ای نیست که گفته‌های نغز او را انسجام بخشد.

در ۴۱ میلادی کالیکولا به قتل رسید، و کلادیوس به جای او امپراتور شد. کمی پس از استقرار فرمانروای جدید، یولیا<sup>۱</sup> و اگریپینا<sup>۲</sup>، دو خواهر کالیکولا که در تبعید بودند، به رم بازگشتند، اما چند ماه بعد یولیا به هم‌خوابی با سنکا متهم شد. آن دو در سنا محاکمه و به مرگ محکوم شدند، اما کلادیوس آن محکومیت را به تبعید تغییر داد. سنکا به کورسیکا<sup>۳</sup> تبعید شد و هشت سال را در آن‌جا گذراند. او ناگزیر شد همه‌ی خانواده، از جمله همسر و پسر جوانش را در رم بگذارد.

پیدا نیست که آن اتهام چه قدر واقعی بوده است. دیون کاسیوس، یکی از منابع آن دوره، می‌نویسد که آن ادعا ساخته و پرداخته‌ی مسالینا<sup>۴</sup>، همسر کلادیوس بوده که به یولیا حسادت می‌ورزیده است. از سوی دیگر تاکیتوس، بر این نظر است که سنکا چندان هم بی‌گناه نبوده است. ظاهراً شاهدان آن عصر همان قدر بی‌خبر بودند که اکنون ما هستیم، و حقیقت شاید هیچ‌گاه دانسته نشود. اما برای خوانندگان تراژدی‌های سنکا نکته‌ی ارزشمند آن ماجرا این است که سنکا، در مرحله‌ی نخست، تبعید، خشم زورمندان، و پست و بلند بخت را تجربه کرد. و چون جنایتکاری به زور از خانه‌اش رانده شد. نمایش‌نامه‌های سنکا، که چنین پافشارانه به موضوع خودکامگی و ویرانگی برخاسته از حرص قدرت‌طلبی می‌پردازند، به دست کسی نوشته شده که خود شاهد نباهی اجتماع به دست یک امپراتور بوده است.

---

1. Julia

2. Agrippina

3. Corsica

4. Messalina

گویا سنکا به هنگام تبعید در کورسیکا به آموختن فلسفه و به نگارش ادامه داد: بسیاری از آثار مشهور او تقریباً بی‌گمان در تبعید نوشته شد و ممکن است چندین یا بیش‌ترین تراژدی‌هایش نیز در کورسیکا نگارش یافته باشد. معلم و بلاغت‌آموزی به نام کوین‌تیلیان<sup>۱</sup> به ما خبر می‌دهد که در جوانی شنیده که سنکا پرسیده است آیا برای بیان تراژیک، عبارت‌پردازی خاصی باید به کار رود یا نه؟ اگر سنکا به روزگار جوانی کوین‌تیلیان، در اواخر دهه‌ی چهل یا اوایل دهه‌ی پنجاه میلادی به این مسئله توجه داشته، به احتمال زیاد نوشتن تراژدی را باید پیش از آن آغاز کرده باشد. سنکا در ۴۹ میلادی با پادرمیانی اگرپینا، به رم بازگردانده شد. اگرپینا برای پرورش پسرش نرون، در پی یک آموزگار بود. سنکا در برابر لطف او بر عهده گرفت تا سیاست، سخن‌ری و فلسفه را به آن مرد جوان بیاموزد.

کلاودیوس در ۵۴ میلادی، احتمالاً از طریق مسمومیت، مرد، و سنکا کمی پس از مرگ این امپراتور پسر، گزارش هجوآمیزی از چگونگی خداگشتگی او نوشت به نام کدوگشتگی کلاودیوس. این اثر علاوه بر آن که توانایی سنکا را در به مسخره گرفتن خودستایی‌های امپراتورها نشان می‌دهد، ردپایی از تاریخ نگارش تراژدی‌های او نیز به دست می‌دهد، زیرا سطری از کدوگشتگی کلاودیوس بازویسی طنزآمیز بخشی از نمایش‌نامه‌ی خود او به نام دیوانگی هرکولس است.

1. Quintilian

۲. عنوان لاتین نمایش‌نامه‌ی کدوگشتگی کلاودیوس، Apocolocyntosis است که در آن با کلمه‌ی apotheosis (به معنای رسیدن به مقام خدایی) بازی کلامی شده است و به فرایندی اشاره دارد که طی آن امپراتوران درگذشته‌ی رومی به خدایگانی می‌رسیدند و در جایگاه خدایان قرار می‌گرفتند. مترجمان انگلیسی آن را با استفاده از کلمه‌ی pumpkin (کدو حلوائی یا کدو تنبل) به Pumpkinication یا Gourdification برگردانده‌اند. نمایش‌نامه‌ی دیگر سنکا به نام دیوانگی هرکولس (Hercules Furens)، مضحکه (parody) یا نقیضه‌ای است از نمایش‌نامه‌ی هرکولس از انورییدس.